

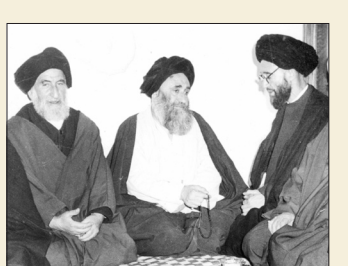
## پیش‌خوانی

در حاشیه انتشار شرح حال عارف والا آیت‌الله سید حسین قاضی طباطبایی ره پیموده سلوک

■ محمد الوائساز خوبی

شاید اولین باری که نام‌های عالم ربانی و عارف سبحانی حضرت آیت‌الله آقا سید حسین قاضی تبریزی را شنیدم مربوط به نیمه دوم دهه ۷۰شمسی باشد. روزی که در تبریز در

محضر انور فقیه اخلاقی آیت‌الله حاج سیدابوالحسن مولانا بودم و آن فقید سعید از سکنات و کرامات استادشان حضرت آقای قاضی‌مطلب دررباری را بیسان فرمود، عطشی در دل بنده ایجاد کرد و مبرابر آن داشت تا به دنبال اطلاعات جدیدی درباره سیره علمی و عملی ایشان باشم، ولی هر چه در کتاب‌های بیشتر می‌جستم، کمتر به نتیجه می‌رسیدم. پس در پی فرزندان، شاگردان و کسانی شدم که آن فقید سعید را دیده یا از نزدیک درک کرده بودند. بنابراین در فرصت‌های مقتضی به سراغ تعدادی از بزرگان و شاگردان ایشان رفتم و سا انجام گفت‌وگو و مصاحبه به جمع‌آوری اطلاعات پرداختم، ولی از همه بیشتر فرزند برومندشان، آقای سید محمدصادق قاضی طباطبایی به باری بنده شتافتند. البته افرادی نیز بودند که از ارائه مطالب خودداری کردند یا بنده توفیق زیارت و حضور در محضرشان را نیافتم. بنابراین کتاب حاضر محصول سال‌ها تلاش و کوشش نگارنده در



❧ چپ: آیت‌الله سیدحسین قاضی طباطبایی، آیت‌الله مرعشی نجفی و آیت‌الله سیدمحمدعلی قاضی طباطبایی

جهت احبای نام بزرگ‌مدری از سلاله پاکان بوده که آرام‌آرام تدفین یافته و به شکل کنونی در آمده است.

حضرت آقای قاضی یکی از چهره‌های گمنام و استناد اخلاق حوزه علمیه قم بود که پندگی خوانوند عالمیان و سیر و سلوک را از محضر عموی بزرگوارشان، آیت‌الله حاج میرزا علی آقا قاضی فرا گرفت. ایشان عالمی بی ادعا، مهربان، خوش اخلاق و گریزان از تجملات دنیوی بود. با این که با همه بزرگان حوزه ارتباط داشت، ولی از کسی چیزی قبول در رسیدگی به وضعیت معیشتی نیازمندان کوتاهی نمی‌کرد.

زندگانی بسیار ساده‌ای داشت و سال‌ها در قم مستأجر بود و خانه کوچکی که سال‌ها بعد به کمک دوستانش تهیه شده بود با فرش‌های پوسیده مفروش بود.

مردم، بزرگان و مراجع عظام تقلید اعتقاد راسخی به ایشان داشتند و در گرفتاری‌های روزگار به ایشان پناه می‌آوردند و وی یا تکه کافندی که با دستخط مبارکشان «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ» روی آن می‌نوشت به آن خدا مشکل دردمندان و نیازمندان را حل می‌کرد.

با این که حضرت آقای قاضی عالمی عابد، عارفی سالک، انسانی وارسته و شخصیتی مقبول در مجامع علمی بود، ولی هرگز راضی به شهرت و معروفیت نبود و از ته قلب شیدای گمنامی بود. فرزند ارجمندش آقای سید محمدصادق قاضی طباطبایی میگوید: مرحوم آقای قاضی مطلقاً مایل به شهرت و افشای اسرار درون خود نبود و معدود افرادی که به ایشان نزدیک بودند، می‌دانستند در ضمیر ایشان چه اسزاری نهفته است و چه خوارق عادت‌ی از ایشان صادر می‌شود. از امدادها و الهامات غیبی مدام بهره‌مند و مصداق این بیت بود: «طیران مرغ دیدی تو ز پای بند شهرت/ به در آی تا ببینی طیران آدمیت»

هم‌اینک که تدوین این گرمی‌نامه به پایان رسیده‌است، از همه بزرگان و سرورانی که مرا یاری کردند، به‌خصوص آقا‌زاده معظم‌له، جناب آقای سید محمدصادق قاضی طباطبایی که با ارائه مطالب، اسناد و تصاویر بنده را یاری کردند، سنورران مکرم محمدحسین اکبری ساوی و دکتر صمد اسماعیل‌زاده که به مطالعه متن کتاب پرداختند و تذکرات مفیدی ارائه کردند، یکی از دوستان عزیزم که قسمتی از هزینه چاپ را به عهده گرفتند و نخواستند نامشان برده شود و همسر فاضله‌ما سرکار خانم کریم‌زاده شکر و سیاست‌گزاری می‌کنم، در پایان به روح بلند و ملکوتی حضرت آقای قاضی سلام و درود می‌فرستم و از همه شاگردان، علاقه‌مندان و ارادتمندان آن عالم زاهد خواهانم اگر مطلبی از آن بزرگوار دارند، به انتشارات شکوری قم ارسال دارند تا در چاپ‌های بعدی استفاده شود.

## تاریخ

کمتدوگر۸۸۴۹۸۴۳۸



عکس از دکتر طباطبایی

**مروری بر زمینه‌ها و پیامدهای هجرت امام خمینی(ره) از عراق**

# هجرتی تاریخ‌ساز

❧ **علی احمدی فراهانی**

**در آغازین روزهای مهرماه ۱۳۵۷، منزل رهبر کبیر انقلاب اسلامی در نجف اشرف، از سوی حزب بعث عراق مورد محاصره قرار گرفت که این‌حصر، نهایتاً به ترک عراق از سوی امام خمینی(ره) منتهی گشت. مهرماه ۵۷، از ماه‌های شاخص در تاریخ انقلاب اسلامی است، چرا که هجرت امام از عراق به پاریس را در خود دارد. در نوشتار پیش روی زمینه‌ها و پیامدهای این هجرت مورد اشاره و تحلیل قرار گرفته است.**

■ **زمینه‌های محدودسازی فعالیت‌های امام در نجف**

در سال ۱۳۵۳ رژیم شاه و رژیم بعث عراق قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر را امضا کردند. پس از انعقاد این قرارداد، به تدریج محدودیت‌ها و سختگیری‌ها برحضرت امام خمینی(ره) و یارانش شروع شد. رژیم عراق کوشید از فعالیت‌های امام و یارانش به‌عنوان سرسخت‌ترین مخالف شاه جلوگیری به عمل آورد. مرحوم حجت‌الاسلام والمسلمین اسماعیل فردوسی‌پور درباره آغاز عمویی بزرگوارشان، آیت‌الله حاج میرزا علی آقا قاضی فرا گفت. ایشان عالمی بی ادعا، مهربان، خوش اخلاق و گریزان از تجملات دنیوی بود. با این که با همه بزرگان حوزه ارتباط داشت، ولی از کسی چیزی قبول در رسیدگی به وضعیت معیشتی نیازمندان کوتاهی نمی‌کرد. پس از انعقاد این قرارداد نمی‌توانیم به شما اجازه فعالیت سیاسی بدهیم و تهدید کرد از این پس اگر کی خط علیه ایران چاپ کردید، انگشتانم را قطع می‌کنم. از آن تاریخ به بعد جلوی همه فعالیت‌ها گرفته شد، حتی چاپ توضیح‌المسائل

حضرت امام(ره) توقیف شد. کم‌کم محدودیت به شخص حضرت امام(ره) رسید تا اینکه بود که با شخصیت‌های بغداد سررئیس سازمان امنیت عراق و یکی از وزرا – خدمت معظم‌له رسیدند…»<sup>(۱)</sup>

■ **ملاقات رئیس سازمان امنیت عراق با امام خمینی(ره)**

شرح ملاقات مقامات عراقی با امام خمینی(ره) از زبان آیت‌الله محمدرضا ناصری(امام جمعه کنونی یزد) به این شرح است: «سردار شاکر، رئیس سازمان امنیت عراق ابراز تمایل کرده بود که با گروهی به ملاقات حضرت امام بیاید. این اتفاق افتاد. بین سردار شاکر و حضرت امام مناظره‌ای به مدت ۴۵ دقیقه رخ داد. سردار شاکر این بحث را مطرح کرد که شاه ایران با ما قرارداد بسته است و در نهایت قرار شد جلوی فعالیت‌های سیاسی علیه ایران گرفته شود و شما هم که بنیانگذاران فعالیت‌ها هستید، باید به همان بحث و درس خود مشغول شوید و علیه رژیم ایران کاری انجام ندهید. حضرت امام فرمودند با عراق کاری ندارم و با رژیم ایران بحث دارم، وقتی اعلامیه صادر می‌کنم و به ایران می‌فرستم، کاری با حکومت

## د

**امام خمینی درباره دلایل انتخاب فرانسه به عنوان مقصد بعدی سفر در وصیتنامه الهی سیاسی خود فرموده‌اند: «از ق‌سار معلوم بعضی‌ها ادعا کرده‌اند که رفتن من به پاریس به‌وسیله آنان بوده که این دروغ است. من پس از برگرداندنم از کویت با مشورت احمد، پاریس را انتخاب کردم و در کشورهای اسلامی احتمال راه ندادن بود. آنها تحت نفوذ شاه بودند، ولی در پاریس این احتمال نبود»**

عراق ندارم. در نهایت هم حضرت امام به رئیس سازمان امنیت عراق گفته بود: وظیفه‌ام را انجام می‌دهم و برای ادامه مبارزه از عراق می‌روم. سردار شاکر گفته بود: ما نمی‌گذاریم. تعهد داریم از شما مراقبت کنیم.»<sup>(۲)</sup> امام خمینی و مسعودن شاکر چندین نوبت ملاقات کردند. در پی این ملاقات‌ها و فشارها امام خمینی(ره) گذرنامه خود را فرستاد تا از عراق خارج شود، ولی رژیم عراق موافقت نکرد و همچنان محدودیت‌ها بیشتر شد، به‌طوری که بیت حضرت امام به محاصره در آمد و از رفت و آمد یاران امام جلوگیری کردند و این محدودیت و پانزده روز ادامه یافت. در آغاز به بهانه حفاظت و حراست، ولی کم‌کم به صورت مراقبت در آمد. آیت‌الله ناصری درباره این محدودیت‌ها می‌گوید: «سردار شاکر رفت و بعد از دو روز هنگام صبح که می‌خواستیم به منزل امام برویم، ملاحظه کردیم قرارداد، به تدریج محدودیت‌ها و سختگیری‌ها برحضرت امام خمینی(ره) و یارانش شروع کرده بودند و نمی‌گذاشتند کسی داخل برود یا یارانش به‌عنوان سرسخت‌ترین مخالف شاه جلوگیری به عمل آورد. مرحوم حجت‌الاسلام و المسلمین اسماعیل فردوسی‌پور درباره آغاز عمویی بزرگوارشان، آیت‌الله حاج میرزا علی آقا قاضی فرا گفت. ایشان عالمی بی ادعا، مهربان، خوش اخلاق و گریزان از تجملات دنیوی بود. با این که با همه بزرگان حوزه ارتباط داشت، ولی از کسی چیزی قبول در رسیدگی به وضعیت معیشتی نیازمندان کوتاهی نمی‌کرد. پس از انعقاد این قرارداد نمی‌توانیم به شما اجازه فعالیت سیاسی بدهیم و تهدید کرد از این پس اگر کی خط علیه ایران چاپ کردید، انگشتانم را قطع می‌کنم. از آن تاریخ به بعد جلوی همه فعالیت‌ها گرفته شد، حتی چاپ توضیح‌المسائل

حضرت امام(ره) توقیف شد. کم‌کم محدودیت به شخص حضرت امام(ره) رسید تا اینکه بود که با شخصیت‌های بغداد سررئیس سازمان امنیت عراق و یکی از وزرا – خدمت معظم‌له رسیدند…»<sup>(۱)</sup>

■ **ملاقات رئیس سازمان امنیت عراق با امام خمینی(ره)**

شرح ملاقات مقامات عراقی با امام خمینی(ره) از زبان آیت‌الله محمدرضا ناصری(امام جمعه کنونی یزد) به این شرح است: «سردار شاکر، رئیس سازمان امنیت عراق ابراز تمایل کرده بود که با گروهی به ملاقات حضرت امام بیاید. این اتفاق افتاد. بین سردار شاکر و حضرت امام مناظره‌ای به مدت ۴۵ دقیقه رخ داد. سردار شاکر این بحث را مطرح کرد که شاه ایران با ما قرارداد بسته است و در نهایت قرار شد جلوی فعالیت‌های سیاسی علیه ایران گرفته شود و شما هم که بنیانگذاران فعالیت‌ها هستید، باید به همان بحث و درس خود مشغول شوید و علیه رژیم ایران کاری انجام ندهید. حضرت امام فرمودند با عراق کاری ندارم و با رژیم ایران بحث دارم، وقتی اعلامیه صادر می‌کنم و به ایران می‌فرستم، کاری با حکومت

■ **تصمیم به هجرتی تاریخ‌ساز**
افزایش فشارها و محدودیت‌ها موجب شد امام تصمیم بگیرند تا از عراق هجرت کنند. آیت‌الله ناصری در این باره می‌گوید: «بالاخره حضرت امام مصمم شدند دوستانشان را جمع کنند و برای رفع مشکلی که به وجود آمده است، تصمیم بگیرند. مرحوم احمد آقا و اطرافیان حضرت امام، از جمله بنده را خبر کردند و در منزل احمد آقا جمع شدیم. در آنجا صحبت شد امام مصمم به خروج از عراق هستند، اما چگونه و به کجا؟ هنوز مشخص نشده بود…این بحث در گرفت که امام به کجا بروند، خوب است؟ ما گفتیم کشورهای غربی مانند آمریکا و انگلیس برای این منظور مناسب نیست. این بود که بحث کشورهای اسلامی را مطرح کردیم و دنبال گزینه‌ای می‌گشتیم که مناسب باشد. ملاحظه شد هر یک از کشورهای مزبور به آمریکا وابستگی دارند و از شاه حساب می‌برند. این بود حس کردیم رفتن امام به این کشورها موجب محدودیت بیشتر ایشان خواهد شد. بحث کشور سوریه به میان آمد، گفتیم این کشور بسیار مناسب است. بقیه شریف حضرت



آیت‌الله محمد رضا ناصری در کنار امام خمینی در فرودگاه بغداد

دوستان مصلحت را در آن دیدند دکتر یزدی در نجف نمانند. این بود که او هم به ما ملحق شد. بعد از اینکه نماز صبح را خواندیم حرکت کردیم. با اینکه مسئله را مخفی نگه داشتیم، ولی دولت عراق مطلع شده بود و دو ماشین همراه ما می‌آمد. آن قدر رفیقیم تا اینکه هوا روشن شد… بعد از آن که حضرت امام و همراهانش به سمت مرز کویت حرکت کردند، از تباطؤ تلفنی با کویت برقرار شد و هماهنگی‌ها صورت گرفت. مأموران مرزی در ابتدا به این مسافران مشکوک نشدند و به داشتن ویزای آنها اکتفا کردند. امام از ماشین پیاده شدند و آماده بودند که از مرز عراق بگذرند و به کویت بروند. در این حال یکی از مأموران اداره گذرنامه به شک می‌افتد و مانع عبور آنها می‌شود و از نام امام سؤال می‌کند، شک مأموران بیشتر می‌شود و از طریق تلفن مسئله را با مقامات بالا مطرح می‌کنند. اینجاست که قضیه لو می‌رود و امیر کویت و مجلس این کشور و نمایندگان پارلمان و… از حضور امام آگاه می‌شوند. در سطح مقامات کویت مطرح می‌شود که امام خمینی اینجاست، چه کنیم؟ بعد از حدود چهار تا پنج ساعت که امام را در آنجا معطل می‌کنند، پارلمان کویت تصویب می‌کند که آقای خمینی حق ورود به کویت را ندارند. نزدیک غروب نتیجه را به امام اطلاع می‌دهند و مقامات کویت از این بابت عذر خواهی می‌کنند. همه ما ناامید شدیم و نمی‌دانستیم چه کار کنیم؟ هر قدر که دوستان تلاش کردند مسئله را حل و فصل کنند، نشد. در کویت نیز آقای مه‌ری منتظر آمدن امام بودند و برای استقبال به لب مرز آمده بودند، تلاش‌ها بی‌نتیجه ماند و قرار شد به نجف بازگردند… حضرت امام شب را در بصره سپری کردند. احمد آقا و همراهان امام در تردید بودند چه باید کرد. راه بصره تا بغداد طولانی بود و اگر می‌خواستند به بغداد بروند، ناچار بودند از هواپیما استفاده کنند، عراقی‌ها هم به امام و همراهان ایشان گفتند: تصمیم با شما، اگر قصد دارید با هواپیما بروید وسیله مهیاست و اگر قصد دیگری دارید به ما بگویید. امام و همراهانش تا صبح معطل شدند و ما به همراه امام در اتاق به حالت بلا تکلیف به سر می‌بریم. ناگهان امام بنده را صدا کردند و گفتند: می‌رویم فرانسه.»<sup>(۲)</sup>

بنا بر گزارش‌های ساواک با اطلاع رژیم شاه از حرکت امام و یارانش به طرف مرز کویت ممانعت به عمل آمد. رژیم شاه دولت کویت را تحت فشار قرار داد که از ورود امام خمینی به کویت جلوگیری کند.<sup>(۳)</sup>

■ **انتخاب پاریس برای محل استقرار**

## ۹ جوان

روزنامه جوان | شماره ۴۳۰

دولت ایران داریم، از این جهت نمی‌توانیم تحمل کنیم که شما اینجا فعالیت می‌کنید و شاید آن روز همان مقصدار گفت و روز بعدش باز آمد و بیشتر و گفت که نباید شما چیزی بنویسید یا در منبر صحبتی بکنید یا نواری پر کنید و بفرستید، برای اینکه این مخالف تعهدات ماست. من به او گفتم که این یک تکلیف شرعی است که به من متوجه است، من هم اعلامیه می‌نویسم و هم در موقعش در منبر صحبت می‌کنم و هم نوار پر می‌کنم به ایران می‌فرستم و این تکلیف شرعی من است. شما هر تکلیفی دارید، عمل کنید. بعد صحبت‌های دیگری کرد و چه، بالاخره منتهی شد به اینکه من همچو علاقه‌ای به یک محلی ندارم. من هر جایی بتوانم خدمت بکنم، آنجا خواهم رفت و نجف پیش من مطرح نیست که من آنجا بمانم. گفت که شما هر جا بروید همین مسائل هست، یعنی جلوگیری می‌شود. گفتم که من–در صورتی که هیچ در ذهن من این نبوده، آن وقت هم نبود– می‌روم خارج، من می‌روم به فرانسه که مملکتی است که وابسته به ایران و مستعمره ایران نیست. البته ناراحت شد، ولی حرفی نزد. آقای دعایی– که الان سفیر هستند –هم آنجا بودند برای ترجمه. بعد من دیدم که اینها بنا دارند که با دوستانمان بدرفتاری کنند. گفته بودندند آقای دعایی به من گفت– که ما با خودش کاری نداریم، لکن با آنهایی که در اطراف او هستند، چه خواهیم کرد. من در این را داشتیم که به اینها صدمه‌ای وارد بشود. به آقای دعایی گفتم که شما بروید و تذکره بربید و ویزا بگیرید. البته قبلاً هم یک دفعه ایشان برده بود پیش رئیس امن و او با ناراحتی گفته بود که شما می‌خواهید ما را با فلاتی طرف بکنید؟ نه، نمی‌دهیم؛ لکن این دفعه ویزا دادند. ما می‌خواستیم به سوریه برویم که آنجا اقامت کنیم؛ لکن اول بنا گذاشتیم به کویت برویم و دو سه روز که ماندیم، برویم به سوریه و هیچ هم در ذهن من این نبود که به فرانسه بروم. بنابراین بین‌الطولوعین یک روزی را رقرار گذاشتیم و تحت مراقبت مأمورین آنجا بیرون آمدیم. من از در که آمدم بیرون، آقای یزدی را در آنجا دیدم که دیگر همراه ما بود تا حالا. بعد حرکت کردیم به طرف کویت و به سرحد کویت که رسیدیم، چند دقیقه‌ای معطل شدیم. حالا روابط بود با ایران بود یا چه بود؟ نمی‌دانم. گمانم رابطه با ایران بود. آن مأمور آمد و گفت که نه، شما نمی‌توانید بروید کویت؛ من گفتم به او بگویید ما از اینجا می‌رویم به فرودگاه، از آنجا می‌رویم. گفت خیر، شما از همین راهی که آمدید برگردید. از همان راه برگشتیم و آمدیم به عراق و شب



❧ **مهرماه ۱۳۵۷، نزدیک مرز کویت، در حال وضو ساختن برای نماز ظهر و عصر عکس از آیت‌الله محمد رضا ناصری**

را بصره بودیم و فرادیش در بغداد. من در بصره بنا گذاشتم که به سایر بلاد اسلامی نوم، برای اینکه احتمال همین معنا را در آنجاها می‌دام. بنا گذاشتیم برویم فرانسه و بعد در همان جا– حالا بصره بود یا بغداد؟ یادم نیست– باز من یک اعلامیه‌ای خطاب به ملت ایران نوشتم و وضع و کیفیت رفتنمان را برایشان گفتم. ما هیچ بنا نداشتیم به پاریس برویم. مسائلی بود که هیچ اراده ما در آن دخالت نداشت.

شرح این هجرت از زبسان امام خمینی بدین صورت است:

«من مختصراً قصه‌ای را که واقع شد، عرض می‌کنم. ما که از ترکیه وارد عراق شدیم و بعد هم وارد نجف، از طرف دولت عراق کرا آمدند و اظهار داشتند که عراق مال شمامست و هر جا بخواهید، هر کاری داشته باشید، انجام می‌دهیم.

تا دولت‌های یکی پس از دیگری تغییر کرد و منتهی شد به این اواخر که ما مقتضی دیدیم بیشتر از آن مدت، در عراق فعالیت بکنیم. کم‌کم دولت عراق به‌طور تدریجی در صدد جلوگیری برآمد. ابتدا چند نفری را به عنوان حفاظت در منزل ما گذاشتند. شایعه هم درست می‌کردند که اشخاصی آمدند برای ترور شما. یک دفعه هم

گفتند ۵۰ نفر آمده‌اند که من گفتم متشن دلیل بر دروغ بودن است، برای اینکه ترور ۵۰ نفری هیچ وقت نمی‌شود، بلکه باید یک نفر بیاید.

کم‌کم مأمورها زیاد شدند، باز هم همین که: «ما می‌خواهیم حفاظت کنیم.» لکن من از اول به

بعضی دوستان می‌گفتم: قضیه حفاظت نیست، قضیه مراقبت از این است که ما چه می‌کنیم.

کم‌کم از بغداد یک وقت رئیس امنیه آمد. او آدم ملامی بود و صحبت‌هایش هم همه تعارف بود و اینکه شما هر کاری بخواهید بکنید، ما ندارد و هر عملی انجام بدهید ممانعی دارد و فلان. ایشان رفت و بعد از چند روز یک نفری آمد که گفتند او مقدم است بر آن رئیس امن. انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۹، صص ۱۰۰–۹۹

۱) اسماعیل فردوسی‌پور، همگام با خورشید، قم، مجتمع فرهنگی اجتماعی امام خمینی(ره)، فردوس، ۱۳۷۲، صص ۳۷۸–۳۷۷

۲) آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، مصاحبه با آیت‌الله محمدرضا ناصری، قم

۳) همان

۴) همان

۵) آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، سند ملایمی، شماره ۷۹–۸۰–۸۸۹

۶) وصیتنامه سیاسی الهی رهبر کبیر انقلاب اسلامی، تهران، نشر دانش‌ساز، ۱۳۷۹، ص ۷۹

۷) صحیفه امام، ج ۶، تهران، دفتر تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره)، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۹، صص ۱۰۰–۹۹